



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

ریشه‌یابی آسیب‌پذیری
فرهنگ مذهب

و

چالش‌های پیش‌روی انقلاب
اسلامی

استاد:

حجت‌الاسلام و المسلمین صدوق

گروه پژوهش‌های تطبیقی
حسینیه اندیشه



استاد: حجت الاسلام والمسلمین صدوق
پیاده: حجت الاسلام گودرزی
ویراست: برادر حیدری
فهرست: برادر انجم شعاع
تایپ: حجت الاسلام گودرزی
صفحه آرایی: نشر سمیم
تاریخ نشر: ۱۳۸۶/۱۰

گروه پژوهش های تطبیقی

فهرست

- ۱- تبیین آسیب‌ها و چالش‌های پیشروی انقلاب..... ۴
- ۱-۱- بررسی آسیب دو قطبی شدن فرهنگ مذهب اسلام..... ۴
- ۱-۱/۱- ریشه‌یابی تاریخی آسیب‌پذیری و نقاط قوت فرهنگ مذهب ۵
- ۱-۱/۲- شیوه‌های مدرن آسیب‌رسانی مدیریت جهانی (بلوک شرق و غرب) ۵
- ۱-۱/۳- تأثیر آسیب‌پذیری تاریخی در فرهنگ مذهب و چگونگی برخورد انقلاب با آن ۶
- ۱-۱/۲- روش‌های برخورد با آسیب‌پذیری مذهب (پارلمان‌تاریستی - مسلحانه - مبارزه ولی اجتماعی)..... ۶
- ۱-۱/۳- امکان تحقق ولایت اجتماعی، آخرین راه حل رفع آسیب‌پذیری فرهنگ مذهب..... ۷
- ۲- بررسی علل و عوامل آسیب‌پذیری فرهنگ مسیحیت (تحولات رنسانس)..... ۸
- ۲/۱- تأثیرات تحولات رنسانس بر شئون زندگی ۸
- ۲/۲- شیوه‌های برخورد با آسیب‌رسانی تحولات رنسانس در صد سال اخیر..... ۹
۳. تبیین معنا و مفهوم اسلامیت انقلاب اسلامی..... ۱۰
- ۳/۱. ضرورت تبیین معنای طاعت و پرستش در تبیین اسلامیت انقلاب..... ۱۱
- ۳/۱/۱. اصل بودن مبدأیت حول و قوه در طاعت خدای متعال ۱۱
- ۳/۲. اصل بودن مبارزه عملی انبیاء (ع) در طاعت خدای متعال..... ۱۳
- ۳/۳. مبحثی فلسفی پیرامون تعلق به حول و قوه خدای متعال..... ۱۳
- ۳/۴. اصل بودن مبارزه عملی انبیاء (ع) با سران و ائمه نار..... ۱۳
۴. معنای بت‌پرستی مدرن در جامعه امروز..... ۱۴
۵. ظرفیت‌های فرهنگ مذهب در جامعه امروز..... ۱۵

دنبال انقلاب

۱- تبیین آسیب‌ها و چالش‌های پیش‌روی انقلاب

حجت الاسلام و المسلمین صدوق: [به دنبال آن هستیم که] نجات از چالش‌هایی که در مقابل روابط اجتماعی شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت قرار می‌گیرد، عرضه شود و این هم در زمره‌ی کارهایی است که انبیاء عظام الهی، متکفل آن بوده‌اند و ما هم نسبت به این امر وظیفه دینی داریم.

در جلسه گذشته خدمتتان عرض شد که مشکلات و آسیب‌هایی که آرام آرام پدیده انقلاب با آن روبرو می‌شود، آسیب‌های فکری است. گرچه در یک گذری از مرحله‌ی انقلاب، انقلاب توانسته است آسیب‌های جدی سیاسی را دفع کند، آسیب‌های و تهدیدهایی را که جهانی، بین‌المللی و منطقه‌ای بوده است. جنگ کلاسیک ۸ ساله هیچ تحلیلی ندارد الا اینکه این جنگ یک جنگ جهانی علیه انقلاب اسلامی ایران بوده است و رسانه‌های صهیونیستی و مدیریت استکبار جهانی روی این قضیه سرپوش گذاشته است. انقلاب توانسته است به نحو احسن آنرا دفع کند و به حیات خود ادامه دهد.

۱/۱- بررسی آسیب دو قطبی شدن فرهنگی مذهب اسلام

اما یک سطح دیگر از آسیب‌ها و تهدیدات علیه انقلاب موانعی را در درون ایجاد می‌کند و یأس و ناامیدی را به بدنه‌ی عمومی مردم می‌کشانند، موجب اختلال در وحدت ملی می‌شود و آن امور، موجب ضربه به نظام خواهد شد. در جلسه قبل اجمالاً خدمتتان عرض شد که این آسیب، آسیبی جدی است که از دو قطبی شدن فرهنگ بر ما وارد می‌شود و ما به دنبال تحلیل انقلاب و مسائل آن و دورنمای آن از موضع فرهنگ مذهب هستیم. از این‌رو اولین دستاوردی که داریم، این است که تحلیل خودمان را از پیدایش انقلاب می‌گوییم. به جای اینکه این گزارش، گزارش مفهومی و گزارش نمایشگاهی از محصولات و کار دفتر فرهنگستان علوم اسلامی باشد، در کارآمدی موضوعات، ما آنرا تطبیق می‌کنیم و مردم خودشان قضاوت می‌کنند. بنابراین بحث را به اینجا می‌بریم: شرایط پرچمداری توحید در زمان پیدایش انقلاب سیاسی. نظرمان را ارائه می‌دهیم تا [ببینیم] یک تحلیل دینی، نه تحلیل عقلانی بریده از فرهنگ مذهب وجود دارد یا نه؟

حضرت امام (رضوان الله تعالى عليه) جمله‌ای دارند که می‌فرمایند: و الله قسم امروز اسلام در خطر است. فریادهایی را که امام در سال ۴۲ زدند و همه‌ی متدینین و همه مراجع و همه‌ی قلوب شیعیان را برای دفاع از بیضه اسلام و دفاع از حیات اسلام بسیج کردند، چه بود؟!

۱/۱/۱- ریشه‌یابی تاریخی آسیب‌پذیری و نقاط قوت فرهنگ مذهب

برای اینکه این مطلب روشن شود خدمتتان عرض می‌کنم که پرچم اسلام بعد از بعثت نبی اکرم و رحلت وجود مبارک ایشان، جهت‌گیری‌اش عوض شد و به دست فُساق و منافقین در صدر اسلام افتاد. غیر از یک مدت محدودی که آقا امیرالمؤمنین حکومت کردند (۵ سال) و چند ماه کوتاهی که آقا امام حسن مجتبی (علیه السلام) حکومت کردند، جهت اقامه‌ی کلمه حق عوض شد. اما حکومت‌ها بر ادبیات وحی تکیه کردند تا توانستند باقی بمانند و روح قرآن در این باره و این فرهنگ که باید از بیضه‌ی اسلام در مقابل سلطه‌ی کفار دفاع شود، باقی ماند و همه‌ی اینها، این پرچم‌داری را انجام دادند که آن هم با مقاومت ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) و زنده نگه داشتن پرچم نورانی بعثت نبی مکرم بود.

لذا این پرچم حفظ شد و هر وقت از مرزهای کفر و قدرت‌های خارجی بر امت اسلامی حمله می‌شد، دولت‌های اهل سنت که بر سر کار بودند، دفاع می‌کردند. تا حدود ۱۰-۱۱ قرن بعد از بعثت نبی مکرم، اسلام همیشه به عنوان یک ابر قدرت در پرچم فُساق و منافقین در عالم مطرح بود. اما این دولت مرکزی آرام آرام تضعیف شد و در جنگ جهانی و در حوادث جدی که در رنسانس واقع شده بود، در نظام سیاسی دنیا منحل شدند و دولت عثمانی آخرین رمق‌های این پرچم بود. از این رو، دول اسلامی به دولت‌های کوچک تجزیه شدند و با تهدید و ارعاب و آوردن فرهنگ مدیریت خودشان در درون آنها، آنها را تسلیم خودشان کردند. بنابراین یک میلیارد مسلمان بصورت تجزیه‌ای، زندگی خودشان را آغاز کردند و مقاومت‌های ملی‌شان را هم با تهدیدات نظامی اسرائیل که در منطقه بود [از بین بردند].

اقلیت شیعه وقتی که هجمه‌ی فرهنگ رنسانس را- چه در قالب مدیریت و کارشناسی غربی و چه در قالب مدیریت و کارشناسی شرقی- در دولت‌های کوچک خودشان می‌دیدند، قیام کردند. در عراق قیام کردند، در ایران قیام کردند. حتی بعضی از مفتی‌های اهل سنت هم مقابل ظلم‌هایی که بر امت جامعه اسلامی شد، قیام کردند مثل قیام الجزایر. اما عملاً با فروپاشی دولت مرکزی اهل سنت، قیام به دست علمای شیعه افتاد و علمای شیعه حرفشان این بود که بر علیه ظلم باید قیام کرد و بی تفاوت نبود.

۱/۱/۲- شیوه‌های مدرن آسیب‌رسانی مدیریت جهانی (بلوک شرق و غرب)

اما مدیریت جهانی نسبت به مذهب چگونه فکر می‌کرد؟ آنها احساس کردند مذهب دیگر هیچ خاصیتی ندارد، چون آن کسانی هم که قیام می‌کنند، برنامه‌ی عمل و مدیریت خودشان را [از غرب و شرق می‌گیرند و] یا شعارهای غربی می‌دهند و یا شعارهای شرقی و حرف جدید برای عدالت اجتماعی ندارند. از این رو، در منشور سازمان ملل، اصلی را به نام آزادی عقیده و احترام به عقاید قرار دادند. یعنی اینکه همه‌ی عقیده‌ها حقند، چرا؟ چون مقاومتی بر ضد عقیده دنیاداری و دنیاخواهی که خودشان آورده بودند، [ندیدند] و تراحم و تقابلی [از طرف دین] ندیدند.

بنابراین تمام کشورهای اسلامی که عدالت‌خواه بودند و می‌خواستند تحت استعمار نباشند، شعارهای سوسیالیستی دادند. علت این هم، آن بود که به طور کلی فلسفه پیدایش بلوک شرق - که نصف دنیا همراه خودش کرد - قیام مردم دنیا بر ضد ظلم‌های نظام سرمایه‌داری بود که داشت انرژی مردم دنیا را زیر گرده روابط کار و کارگری و صنعتی که بوجود آمده بود، خرد می‌کرد. از این رو، وقتی از کسانی که به انگیزه مذهبی، بر علیه کفر موجود قیام می‌کردند، سؤال می‌شد که برنامه‌ی علمی تان چیست؛ برنامه‌ی عمل را یک برنامه‌ی دولتی مارکسیستی معرفی می‌کردند. چون پرچم عدالت‌خواهی در جهان به دست بلوک شرق بود و پرچم ثروتمندتر شدن و پرچم دولتی مرفه‌تر داشتن هم به دست بلوک غرب بود.

۱/۱/۳- تأثیر آسیب‌پذیری تاریخی در فرهنگ مذهب و چگونگی برخورد انقلاب با آن

این در جامعه اسلامی، اعم از اهل سنت و شیعه، مورد قبول قرار گرفت و امت اسلامی را دارای دو دیدگاه کرده بود. ابتداءً تکامل معنوی‌شان را به عهده‌ی دین می‌گذاشتند و بحث عدالت اجتماعی‌شان را یا تحت پرچم غرب می‌دیدند یا زیر پرچم شرق و این را هم در تزاخم با تکامل معنوی‌شان نمی‌دیدند. [کار] حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و قبل از ایشان مرحوم آیت الله کاشانی، مرحوم مدرس، شیخ فضل الله نوری - که این قضیه از مشروطه شروع شد و تا پیروزی انقلاب اسلامی طول کشید - ایجاد خط اقامه‌ی کلمه حق در مقابل این دو تفکر رخنه کرده در امت اسلامی بود که ما سر سازش با قدرتهای استکباری را نداریم و بر علیه مظالم قیام می‌کنیم و هم اینکه اسلام خودش برنامه دارد. این یک خطی شد که از حرکت و تمدن انبیاء سرچشمه گرفته بود که با تکیه بر الله اکبر قیام کنند و راه خودشان را در نظام ولایت حقّه‌ی دینی پیدا کنند.

به این خاطر است که شما می‌بینید بافت مذهبی جامعه الهی ما [یعنی] آنهایی که طرفدار احکام الهی هستند، عمل به احکام را با زندگی آمریکایی در تزاخم نمی‌بینند. بچه‌هایشان را به خارج می‌فرستادند که دکترای اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و پزشکی بگیرند و رشته‌های مختلف دیگر را تحصیل کنند. بعد می‌دیدند که در مهد غرب نماز هم، آزادانه می‌خوانند و می‌توانند مجوز ساخت مسجد را هم بگیرند. [پس] تزاخمی با دین نمی‌دیدند. منظورم از فرهنگ غرب مظاهر فساد آن نیست، بلکه فرهنگ مدیریت غرب، فرهنگ مدیریت سازمان ملل، فرهنگ مدیریت دانشگاهها، فرهنگ مدیریت بخش خصوصی و فرهنگ مدیریت انگیزه‌ها [مورد نظر است]. نه بخش سیاسی آن را متعارض با دین نمی‌دیدند و می‌گفتند دموکراسی چیز خوبی است که عقلاء آوردند و بهتر از نظام‌های [دیکتاتوری] قبل است و نه تکنولوژی غرب را مخالف با دین می‌دیدند.

۱/۲- روش‌های برخورد با آسیب‌پذیری مذهب (پارلمان‌تاریستی - مسلحانه - مبارزه‌های اجتماعی)

اما کسانی مظالم این دستگاهها را لمس می‌کردند، جنایات بین‌المللی و راه انداختن جنگها و سرنگون کردن دولت‌های آزادی‌خواه را [می‌دیدند] و این امور بر گرده‌ی جامعه اسلامی [تحمیل می‌شد] خصوصاً در مظالمی که دولت اسرائیل به دول اسلامی می‌کرد مثل اشغال بیت المقدس. این امور را افرادی مانند حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) و این جمعیت دوم خوب حس می‌کردند. اما [این جمعیت دوم] راه حل اداره را در فلسفه مارکسیست می‌دیدند و می‌گفتند: مارکسیست اسلامی. شعار مارکسیستی و سوسیالیستی در امت اسلامی (یک میلیارد مسلمان) و در جوانانی که مبارزه می‌کردند، وجود داشت.

اسلام مارکسیستی یعنی چه؟ یعنی اینکه در معنویت و عبادت و نماز و روزه ما به طرف دین می‌رویم اما درباره راه مبارزه بر ضد دول، می‌گفتند: مبارزه امروز علمی شده است؛ یا باید حرکت پارلمان‌تاریستی

کرد یا باید مبارزه مسلحانه کرد. وضع عوض شده و (اوضاع) تغییر کرده است و باید علمی مبارزه کرد و در آن [مبارزه] علمی، راه حل خودشان را در فلسفه مارکسیست می‌دیدند و می‌گفتند: دین، راه مبارزه ندارد و اگر هم پیروز می‌شدند، [می‌گفتند:] دین در قرن ۲۰ ولایت اجتماعی ندارد. لذا برای دسته‌ی دوم که عدالت‌خواهی‌شان را از دین می‌گرفتند، زندگی با بلوک شرق عادی بود. سیاست بلوک شرق هم اینگونه نبود که دول اقماری خودش را کمک نکند. در [مقابل] اینکه مدیریت اجتماعی‌اش را بپذیرند، قبول می‌کرد و حمایت می‌کرد. گرچه در درون مرزهای خودش با مساجد مبارزه می‌کرد، اما این طور نبود که اگر یک دولتی، مثل دولت مصر، (جمال عبدالناصر) سر کار بیاید، بگوید چون اینها نماز می‌خوانند، کمک‌شان نمی‌کنیم. چون آنها مدیریت اجتماعی بلوک شرق را قبول داشتند، کمک‌شان می‌کردند، مشاوران نظامی‌شان را می‌فرستادند و برای تغییر ساختارهای نظام اجتماعی متخصص‌هایشان را می‌فرستادند و ارتباط برقرار می‌کردند.

بین این دو طیف یک اقلیت بسیار کوچک و محدود، هم «مبارز» بودند و هم اینکه می‌گفتند «علم مبارزه را باید از دین اخذ کرد». وقتی هم به حکومت رسیدیم، ولایت اجتماعی باید از دین بدست بیاید و اسلام دین کامل است و قدرت پاسخگویی به همه‌ی مسائل را دارد. لذا انقلاب بزرگ اسلامی ملت شهید پرور و کریم و بزرگوار ایران به پرچمداری حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) نوید یک راه جدید و ایجاد یک بستر جدید برای تنفس دینداران عالم بود که به مدت بیش از صدسال پرچمداری مبارزه بر علیه کفر را روی زمین گذاشته بودند. این انقلاب پیروز شد، با اتکال به خدای متعال و بدون تکیه به قدرت شرق و غرب و راههای علمی و پیچیده‌ی مبارزاتی غربی و شرقی و بدون معادلات سیاسی غربی و شرقی با تکیه بر عنایات حضرت حق جلت عظمته و ولایت بقیت الله الاعظم، حضرت ولی عصر (عج) راه بر حضرت امام واضح شد و ملت ایران را از درون نظام پهلوی تا دندان مسلح عبور داد و از این رودخانه گذر کردند و به پیروزی رسیدند و تمام سلطنت پهلوی یک جا غرق شد.

۱/۳- امکان تحقق ولایت اجتماعی، آخرین راه حل رفع آسیب‌پذیری فرهنگ مذهب

این تفقه از مذهب در ضمیر ناخودآگاه فرهنگ مذهب بوجود آمد که قبل از ظهور پسرور و پروفور حضرت ولی عصر (عج)، علمای دین می‌توانند در قطعه‌ای از دنیا برای دین، حیاتی درست کنند و تمدنی به پا کنند. این حقیقت در همه‌ی ادیان که در روابط معنوی و عبادی محدود شده بودند و از حضور در صحنه‌های اجتماعی بریده شده بودند و دین را از صحنه‌ی ولایت اجتماعی و شئون آن (فرهنگ و اقتصادش) بریده بودند، یک روح جدیدی دمید، هم در اهل سنت و هم در ادیان دیگر مانند مسیحیت و یهود و همه‌ی مذاهب دنیا. یعنی وجدان عمومی بشریت در تاریخ و در یک نقطه‌ای [از آن] به این نتیجه رسیده بود که دین مرده است و هیچ دینی از ادیان انبیاء قدرت هیچ نحوه حضور در صحنه‌های حساس و پیچیده و بزرگ جهانی ندارد. آن چیزی که بوسیله‌ی انقلاب اسلامی ایران، واقع شده است، ایجاد هویت دینی برای همه ادیان است که دارای بزرگ‌ترین تمدن‌های طول تاریخ بوده و هستند.

خوب این گزارشی از پیدایش انقلاب به دنبال سیر پیدایش تمدن الهی حتی به شکل منافقانه‌اش [بود] که ما خدمتتان عرض کردیم.

۲- بررسی علل و عوامل آسیب‌پذیری فرهنگ مسیحیت (تحولات رنسانس)

حالا در مقابل ببینیم، این حقیقتی که آمده بود و دین را از خاصیت انداخته بود، چه تحولاتی را در مرکز غرب به دنبال داشته که می‌خواستند موجب از بین رفتن همه‌ی ادیان و همه‌ی انبیاء و هویت آنان شود. آن چیزی که در غرب از قرن ۱۵-۱۶ واقع شد، تحت عنوان رنسانس ظهور کرد و توانست فرهنگ و تمدن حکومت‌هایی که در شرق بود را منفع‌ل کرده و در خودش منحل کند. [این روند به علت] دو مطلب بود: یکی پشت کردن به خرافات مسیحیت ولو اینکه در شئون سیاسی کشور، حضور داشت. یعنی رو برگرداندن از دین و پشت سر گذاشتن دین که مظهرش را مسیحیت آن روز می‌دیدند. دین خرافی مسیحیت را کنار گذاشتند [یعنی] آن چیزی که در درونشان رخنه کرده بود و نفوذ داشت. دیگر اینکه در بخش فرهنگ، حجیت منطق صوری را رد کردند و گفتند آنچه‌ی که حسّ شود و تجربه، اصل است، نه استدلال‌های نظری. بیش از هزار و پانصد سال منطق صوری (منطق انتزاعی) بر فرهنگ غرب و شرق حکومت کرده بود.

دگرگونی بنیادین را رنسانس و تحوّل می‌گویند. ابتدائاً در رنسانس آن چیزی که پیدا شد [این بود که] فلسفه مدیریت، فلسفه آمریت و مأموریت، از نظام‌های دیکتاتوری برگشت و مشارکت مردم قبول شد اما در نظام کفر و در روابط دنیا خواهی. بشر به مرحله بلوغش در کفر رسید. دیکتاتوری به این معناست که از بالا دستور می‌دهند و زیر دست هم قبول می‌کند و هیچ مشارکتی هم ندارد، مشارکتش تبعیت محض است، اما دموکراسی یعنی مشارکت را می‌پذیرند.

۲/۱- تأثیرات تحولات رنسانی بر شئون زندگی

با شعار آزادی و دموکراسی، نظام‌های سیاسی غرب، یکی پس از دیگری عوض شد، که مهد این [تغییرات] فرانسه بود، بعد از این نوبت به تغییر ساختارهای اقتصادی و فرهنگی و هنری رسید. آنوقت [غرب] همه‌ی شئون بشر را با مشارکت، یعنی دموکراسی که مشارکت اراده‌ها را پذیرفته بود، فتح کرد. اما از آنجا که محور آن، دنیا بود، نظام سرمایه‌داری حاکم شد، روابط، به نفع قشر سرمایه‌دار حاکم شد و ظلم‌هایی بر بشر وارد شد که موجب قیام‌های کارگری شد و بر [اساس] این قیام‌های کارگری، متفکرینی که از فلسفه‌ی هگل، مارکس، انگلس ایده گرفته بودند، یک نظام اقتصادی، یک فلسفه‌ی تاریخ، یک فلسفه‌ی علوم اجتماعی و یک فلسفه‌ی روانشناسی جدید را ترسیم کردند و قطب شرق را ساختند، اما آنها هم نتوانستند پاسخ عدالت [طلبی] بشر را بدهند و این دو بلوک روی هم.....

س: فلسفه مارکس و.....

ج: مخالف رنسانس نیستند، برآمده‌ی از رنسانس هستند تا دنیاخواهی را که در قالب نظام سرمایه‌داری بود؛ بهینه کنند، نه اینکه یک بلوکی شدند برای آنکه بگویند دستاوردهای علمی و مدیریتی و هنری مربوط به بشر نیست و باید عوض شود. چنین چیزی را نگفتند، بلکه آنها را به عنوان دستاوردهای علمی و حرکت صنعتی قبول داشتند، اما در کیفیت مدیریت و در چشاندن عدالت به مردم می‌گفتند: فاصله طبقاتی که بوسیله‌ی نظام طبقاتی سرمایه‌داری ایجاد شده است، درست نیست. ایجاد انگیزش را بصورت آزاد در بخش خصوصی نپذیرفتند و گفتند باید دموکراسی، دولتی باشد. آنها هم ادعای نظام‌های دموکراتیک داشتند، یعنی مشارکت اراده‌ها را پذیرفتند. آنها نظام‌های موجود بعد از رنسانس را عوض نکردند و نگفتند دیکتاتوری خوب است. بلکه دموکراسی را به شکل دیگری تعریف کردند و کاری کردند که طبقه کارگر و طبقه کشاورز حاکم شود. اما با قدرت دولتی که

به او دادند، خان‌های دولتی درست شد، مترفین دولتی ایجاد شد و کاخ‌های دولتی ساخته شد. این دو بلوک هم‌ی شئون بشر را در اختیار گرفتند.

بنابراین فرهنگ مذهب که به دست اهل سنت بود، تحت تاثیر قرار گرفت و نتوانست سلطه‌ی کفر را ببیند. دیدند آن مدیریت منافقانه‌ای که بعد از بعثت نبی مکرم به دستشان افتاد و توانستند دنیایشان را آباد کنند، بوسیله‌ی تصرف در فرهنگ موجود [تغییر کرد]. منطق صوری عوض شد و تئوری‌سازی و نسبت‌ی جای آنرا گرفت و تولید مفاهیم در نسبت‌ی و تبدیل کم به کیف واقع شد و تسخیر در طبیعت مقیاسش عوض شد. اینها هم از چنین دنیایی خوششان آمد. از تغییر زندگی مادی و خوش آمدن به کام پرچمداران فسق و فجور، دولت اهل سنت فوراً متلاشی شد. یعنی در باطن و ضمیر ناخودآگاه‌شان تمایل به زندگی شرقی و غربی پیدا کردند و آنها هم فوراً شعار فریبنده-ی عدم درگیری با دین را دادند و گفتند ما در زندگی دنیایی کاری به دین نداریم؛ شما هم در سنن و آداب‌تان آزاد باشید. تمدن غرب هیچ کس را به جرم اینکه طالب مسجد و خواندن نماز در مسجد است و می‌خواهد روزه بگیرد، نه اعدام می‌کند و نه می‌سوزاند و نه این را جرم می‌داند. بالعکس آن، اصلی را در سازمان ملل قرار دادند که باید همه‌ی دنیا به عقاید همدیگر احترام بگذارند، این مسئله‌ی جدایی دین از سیاست و جدایی دین از شئون زندگی را خوب تفکیک کردند و کلاه‌ی بر سر مردم دنیا گذاشتند که حاضر در همه‌ی شئون مردم باشند به نحوی که در آن شئون، همه‌ی ملت‌های دنیا را به سجده واداشتند و آنها هم بر دنیا سجده کردند و متفکرین‌شان - به اسم اینکه اسلام با علم مخالف نیست - منبرها، گاه توجیه‌گر علم و گاه توجیه‌گر دین شدند و این [مسئله] تا فرهنگ شیعه هم آمد. منبری پر حرارت و شلوغ بود که گوینده بتواند از پایگاه دین علم را تطهیر کند یا از پایگاه علم، توجیه‌ی برای احکام اسلام پیدا کند.

۲/۲- شیوه‌های برخورد با آسیب‌رسانی تحولات رنسانس در صد سال اخیر

در چنین فضایی، حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) آیت الله کاشانی و مرحوم مدرس و شیخ فضل الله نوری - از صد سال [قبل] که نگاه کنید - «اسلام در عمل» را مطرح کردند و فریب‌حیله‌ها و فریب‌های مدیران نظام سیاسی کشور را نخوردند و وارد مباحث نظری نشدند که آنها را وادار به قضاوت کنند که آیا علم خوب است یا بد؟ تکنولوژی خوب است یا بد است، تلویزیون خوب است یا بد. وارد این امور نشدند، بلکه وارد آن چیزی شدند که می‌دیدند ظلم بین است و مردم را به قیام علیه کفر دعوت می‌کردند و می‌گفتند: وقت قضاوت درباره این امور نفیاً و اثباتاً نیست. آن چیزی را که وظیفه‌ی خودشان دیدند، مردم را به آن دعوت کردند و آن قیام بر علیه مظالم آن روز بود و نسبت به آن هم، راه حلی را ارائه دادند و مؤید هم شدند و مورد تأیید هم واقع شدند و از مباحث نظری دوری کردند.

حالا من یک تطبیق ساده از شرایط انقلاب می‌دهم. سال ۴۲ حضرت امام (ره) قیام کردند و بعد با حیل‌هایی توانستند ایشان را تبعید کنند و از کشور خارج کنند. در درون، پرچم مبارزه به دست دو نحله افتاد؛ یک عده طالب حرکت پارلمانتاریستی بودند: از شاه، حقوق قانون اساسی، انتخابات آزاد و ایجاد مطبوعات و احزاب آزاد می‌خواستند که تحت لوای آن، وارد مجلس شوند. گروه‌هایی مانند جبهه ملی و نهضت آزادی، مصادیق این حرکت بودند. از خارج هم با مراکز حقوق بین الملل تماس داشتند و شکایت می‌کردند و می‌خواستند مدیریت بین المللی عالم بیاید و به شاه فشار بیاورد و این آزادی‌ها را بدهد. اینها نوعاً تکیه‌شان بر روی مدیریت غربی بود.

جمعیتی دیگر که مبارزه را به عهده داشتند، پرچم نبرد مسلحانه را بلند کردند؛ مانند مجاهدین خلق، کمونیست‌ها، چریک‌های فدایی. آنها راه مبارزه را در این می‌دیدند. چرا؟ چون شاه، تابع بلوک

غرب بود. اگر تابع بلوک شرق می‌بود، مارکسیست‌های درون هم حرکت پارلماناریستی می‌کردند، حزب توده‌ای تشکیل می‌دادند و نشریه‌ی حزب توده‌ای منتشر می‌کردند و با آراء مردم هم سعی می‌کردند که وارد مجلس شوند. ولی چون شاه، ژاندارم منطقه بود، ژاندارم غرب و اسرائیل بود؛ این‌ها راه حل را در نبرد مسلحانه می‌دیدند. لذا این‌ها سعی می‌کردند که با بلوک شرق تماس داشته باشند، مقدمات و اسلحه‌ای بگیرند و بتوانند یک بخشی از ایران را جدا کنند و دولت مرکزی را به فرسایش بکشانند و از این رو یا قدرت مرکزی را به سازش بکشانند تا قدرت را تقسیم کند یا [دولت مرکزی را] از بین ببرند که در نهایت، دولت مرکزی به سمت بلوک شرق تمایل پیدا کند. طرفداران امام را هم که می‌گرفتند و به زندان می‌انداختند. این دسته‌هایی بودند که در مبارزات بودند. بقیه‌ی مردم [تابع] فرهنگی [بودند] که احساس می‌کرد شاه اجازه آزادی عمل به احکام را می‌دهد. پدر شاه را دیده بودند که با عزاداری‌ها برخورد می‌کرد و چادر از سر زن‌ها می‌کشید، یعنی با احکام اسلام مبارزه علنی می‌کرد. ولی می‌دیدند پسرش می‌گوید: [عمل به احکام دین] آزاد است، هر کس می‌خواهد چادر سرش بکند، بکند، اما با عوض کردن فرهنگ، روابط سیاسی و اقتصادی مردم دخترهای داخل خانه، پاسبان مادرانشان شدند [تا چادر از سرشان درآورند]. شئون فرهنگی عوض شد، لذا دخترها به مادرشان می‌گفتند که شما با چادر برای انجام کارهای من به مدرسه نیاید که باعث سرافکنندگی من هستید. برهنگی، ارزش شد. به کسی نمی‌گفتند که شما آزاد نیستید. مبارزین را هم می‌گرفتند و به زندان می‌انداختند. در حالی که اسلام یعنی «اقامه‌ی» نماز؛ یعنی اینکه حجاب، ارزش اجتماعی شود، نماز ارزش اجتماعی شود، نه این که سنن اجتماعی آزاد باشند و عبادت هم کنند. نبی مکرم اسلام (ص) قیام نکرد که بعد از قیام بگوید حالا آزاد هستید که نماز بخوانید و روزه بگیرید، بلکه نماز و روزه فرهنگ اجتماعی شد. جهاد با کفار، فرهنگ اجتماعی شد، تعلق به حقائق دینی و تنفر از رذائل و پلیدی‌ها، فرهنگ اجتماعی شد. این‌ها تعلق و تنفر دنیایی در مردم ایجاد کردند و بعد درون آن گفتند شما اقلیتی آزاد هستید.

بنابراین انقلاب یعنی اقامه‌ی ارزش‌های دینی، اقامه‌ی حقائق دینی و تنفس در پرتو آن. قطعاً اینجا شیطان آرام نمی‌نشیند. قطعاً دستگاه‌های استکباری، اخلاق الهی را در مظهر یک نظام ولایت اجتماعی تحمل نمی‌کنند. به همین دلیل دیدید هر آنچه که از دستشان آمد، انجام دادند: پول وسیعی برای هر کسی و هر فردی، به هر زبانی، در هر لباسی خرج کردند که بتواند مقابل انقلاب امام بایستد و سفارت آمریکا، درون ایران مرکز جاسوسی و سازماندهی، ضد انقلاب در درون با [توجه به] تنوعش بود. بعد هم وقتی این مرکز متلاشی شد، به میزان زیادی عقبه‌های حرکت ضد انقلاب فرو پاشید. دو مرکز داشتند، یکی لانه جاسوسی و یکی مجاهدین خلق که وقتی اعلام نبرد مسلحانه کردند و امام دستور اعدام این‌ها را داد، سران‌شان از درون ایران بیرون رفتند و دیگر مقاومت‌شان گرفته شد، آن وقت بود که دیگر جنگ را بر ما تحمیل کردند.

۳. تبیین معنا و مفهوم اسلامیت انقلاب اسلامی

خوب حالا بحث بعدی ما این است که دینی بودن نظام و انقلاب را یک مقداری بیشتر توضیح بدهیم. (این بحث سوم است، شما اینجا می‌توانید نقطه بگذارید و بگوئید بحث بعدی چیست؟ بحث سوم [درباره] مبارزه کردن، جنگیدن، انقلاب کردن، به حکومت رسیدن شد. با [نگرش] اخلاق فردی می‌گویند این [کارها] دنیا خواهی است، قدرت طلبی است و دین هم نهی کرده است.

یک تئوری قبل از انقلاب این بود که تا قبل از ظهور حضرت ولی عصر (عج) هر حکومتی که سر کار بیاید، حکومت فساق و حکومت ظلمه است و خداوند اینگونه تقدیر کرده است که ما در این زمان وظیفه‌ای نداشته باشیم الا حفظ خود و نفسانیت خود و عمل به نماز و روزه. عده‌ای اینگونه فکر می‌کردند و یک عده

هم چنین چیزی نمی‌گفتند، بلکه می‌گفتند که دین مربوط به تکامل فردی انسان‌ها هست ولی راجع به مسائل اجتماعی و مادی صحبتی ندارد. اگر اهل ثقه‌ای باشند که امانات را به مردم برسانند؛ کافی است. مانند اینکه شما به دکتر رجوع می‌کنید. آیا لازم است که دکتر عادل باشد و بشود پشت سرش نماز خواند و مطمئن شوید نماز می‌خواند و عرق نمی‌خورد؟ حکومت داری هم یک تخصص است مثل پزشکی. اگر فرد ثقه و امین باشد شما می‌توانید بروید و به او مراجعه کنید. آیا معامله با کفار یا اهل ذمه ممنوع است؟ نه! اگر کسانی سرکار باشند که این‌ها بیت المال را بگیرند و سر جای [خودش] خرج کنند یعنی برای مردم جاده بکشند، یعنی به ناحق توزیع نکنند؛ عیبی ندارد که خودشان آدم‌های بدی باشند، [ولی امین و اهل خبره و متخصص باشند].

حالا واقعاً مسائل اجتماعی و مسائل حکومتی به دین ربط دارد؟ و تبعات این تفصیل که تکامل معنوی را از تکامل اجتماعی ببریم و تکامل اجتماعی را به دست عقلاء بدهیم و تکامل معنوی را به دست انبیاء بدهیم؛ آیا این همان جدایی دین از سیاست نیست؟

۳/۱. ضرورت تبیین معنای طاعت و پرستش در تبیین اسلامیت انقلاب

پس برای این که این حل شود، ما یک مقداری روی معنی طاعت، پرستش، عبادت دقت می‌کنیم. ما دائم تکرار کرده‌ایم حرکت حضرت امام خمینی (ره)، حرکت شیخ فضل الله نوری (ره)، حرکت شهید مدرس (ره) و حرکت آیت الله کاشانی (ره) و ... در سلسله‌ی پرچمداران توحید است. می‌خواهیم چرایی این را یک مقداری بکشایم. این‌ها یک افراد شجاع و جسوری بودند که روبروی قلدرهای زمان ایستادند؟ یعنی خلاصه این‌ها مبارز بودند یا پرچم داران توحید بودند؟ این [دوتا] خیلی فرق می‌کند که نعوذ بالله این‌ها در رده‌ی چه گوارا و آزادی‌خواه‌های دنیا به حساب بیاوریم و این دیگر به دین ربطی ندارد. آزادی‌خواه بودن و مبارزه کردن کار انبیاء نبوده است! گویی که انبیاء اصلاً کارشان مبارزه نبوده است، بنابراین ما می‌خواهیم از این موضوع وارد بحث شویم: دینی بودن مبارزات، دینی بودن ولایت اجتماعی و [نسبت آن با] تکلیف شیعه در این زمان. می‌خواهیم ربطش را با تکلیف شیعه بفهمیم چه بوده است.

۳/۱/۱. اصل بودن مبدأیت حول و قوه در طاعت خدای متعال

خوب برگردیم و یک مقداری دقت کنیم و ببینیم که قرآن چه چیزی را شرک و چه چیزی را طاعت معرفی می‌کند. مثلاً در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام مردم آن روز قائل بودند که یک معبدهایی باشد و یک بت‌هایی در آن باشد. بت یعنی چه؟ بت یعنی سنگ و چوب را به شکل خاص معماری کردن یعنی با هنر زمان ترکیب کردن و خوب تراشیدن تا به نظر مردم زیبا بیاید و زیبا باشد. بعد بگویند این مظهر قدرت باران است و هر وقت دچار خشکسالی شدید، سراغ بُت شماره الف بیاید و با او راز و نیاز کنید و از او بخواهید. او حرف شما را می‌شنود و خواست شما را اجابت می‌کند. بت شماره ۲ که از سنگ و چوب است [فلان کار را می‌کند]. با مشقت هم آن‌ها را می‌آوردند؛ چون آن سنگ‌ها هم یک سنگ خاص بوده است که از یمن و جاهای دور می‌آوردند. چوبش هم همین طور، چوب اعلای درجه‌ی یک بوده است و کار هنری جدی هم در آن می‌کردند. بعد اسم هم برایش می‌گذاشتند مثل هُبَل، غُزى، لات. می‌گفتند اگر دچار مریضی شدید یا خواستید دچار مرگ بشوید، در خانه این بُت راز و نیاز کنید و حاجاتتان را بگیرید. به تعداد حوائج مردم، حوائج اجتماعی و فردی‌شان، حوائج بهداشتی و حیات و مماتشان، حوائج رزق و تغذیه و کشاورزی، دامداری، سلامتی و همه چیزشان بُت درست می‌کردند بعد به مردم می‌گفتند بیاید و حاجات‌تان را از این‌ها بگیرید. برای همه‌ی آن‌ها هم بُت بزرگ درست می‌کردند که وقتی می‌خواستند برای سلطان دعا کنند، نزد بت بزرگ می‌رفتند. بُت که در قرآن مذموم است و به

آن حمله می‌کند یعنی چه؟ (روی این فکر کنید). بُت یعنی مظهر جریانِ حول و قوه که برطرف‌کننده نیازهای ماست. اگر قطعی می‌آمده است، جنگ بر آن‌ها عارض می‌شده است، بتی داشته‌اند که نزد آن بُت می‌رفتند و از او می‌خواستند که در این جنگ پیروز شوند. می‌رفته‌اند و از بُت می‌خواستند که فلان بیماری خانمان سوز مثل و با برطرف شود یا بالعکس برکت می‌خواستند؛ چه شُرور را برای‌شان دفع کند و چه نعمات را برایشان بیاورد. بُت مظهر حول و قوه‌ی نیازهای زندگی در این دنیا است.

خوب این واضح است که در قرآن این را می‌گوید و انبیاء را خدای متعال می‌فرستاده است که به این‌ها بگویند که مبداء حول و قوه، این امور نیستند و خداست. خدا، خالق، موجد، رازق، معطی و منعم است و این [بُت‌ها] دروغ، کذب و وهم است و خیال و ظن شما را گرفته است، براساس علم نیست و محاجه‌هایی که در قرآن است: آیا این‌ها حرف می‌زنند؟ آیا تا به حال چیزی را خلق کرده‌اند؟ اگر دلیل و برهان دارید به ما نشان دهید؟ اگر این‌ها دفع ضرر و جذب نفعی برای شما کرده‌اند، به ما نشان دهید؟ خدای متعال گفته است به خاطر این یک گناه، همه را به جهنم می‌فرستم و جهنم را پُر می‌کنم. یعنی کسی که فهم و شعور انسانی‌اش از فهم و شعور حیوانات پائین‌تر رود؛ یعنی آن قدر خودش را بوسیله‌ی حُب و بغض و گناهانش زائل کند که فهمش از حجر و ... و تمیزی که گیاهان می‌دهند، [پایین‌تر بیاید]. هر چه که مخلوق خدا هست، خداوند را تسبیح می‌کند. تسبیح می‌کند یعنی اینکه می‌گوید: «سبحان الله که بگویم مبداء حول و قوه کسی دیگری باشد». «یحیی و یمیت» همه‌ی جمادات، نباتات، حیوانات و همه‌ی سطوح مخلوقات متوجه هستند که حیات و ممات آن‌ها به دست خداست و این بشر دوپا بیاید و [انکار کند و] یک «زندگی» و «تمدن» بسازد، روابط اجتماعی بسازد، نه این که بگوید ما فقط این گونه زندگی کنیم بلکه دیگران را هم تنبیه و توبیخ کند. تا هزاران هزار سال کسانی که این حرف را می‌زدند؛ جریشان سوزاندن بوده است. حضرت ابراهیم علیه السلام را برای اینکه با این‌ها محاجه کرد و به این‌ها گفت این فکر شما غلط است؛ گفتند: بسوزانیدش.

پس آن چیزی که در معنی بندگی و عبادت مهم است، این است که انبیاء می‌آمدند و می‌گفتند: مبداء حول و قوه خداست و شأن سنگ و چوب در ساختن است. شأن سنگ این است که پی ساختمان شود و خانه بر روی آن بالا بیاید. شأنش این نیست که مبدأ تعلق و علقه‌ی تو قرار بگیرد و سجده کنی، یعنی انقطاع به طرفش پیدا کنی و تسلیمش شوی. سنگ مُسَخَّر توست، نه اینکه تو مُسَخَّر او باشی. حتی یک قدم بالاتر اینکه تو تحت تسخیر سنگ هم قرار نمی‌گیری بلکه بر او سجده می‌کنی و می‌گوئی اله من است. این خیلی عقب‌ماندگی است. فعل این عقب‌ماندگی و ضلالت و گمراهی شأن جهنمیت است. پس ما با این نمی‌جنگیم که بگوئیم قند، سبب شیرین شدن دهانمان نیست. با چای باید قند خورد. قندان درست می‌کنند که قند را داخل آن نگاه‌دارند. کسی نمی‌گوید که از سنگ و چوب استفاده نکنید. انبیاء نیامدند که بگویند از طبیعت استفاده نکنید، از سنگ و چوب استفاده نکنید. بلکه می‌گفتند این‌ها قابلیت عبادت ندارند، عبادت هم یعنی انقطاع، انقطاع یعنی سجده، یعنی همه‌ی حول و قوه‌ی خودشان را در اختیار او قرار دهید؛ یعنی فدای او شوید. یعنی باری را که «مترفین» و «ملا»ها و مستکبرین از مردم می‌کشیدند در حدی بود که اگر می‌گفتند: «بمیرید»؛ باید بمیرند و فرهنگ بت‌پرستی را برای پرورش دادن خُلق این‌ها آورده بودند. آن جهالت‌ها را آورده بودند که مردم را به وسیله‌ی یک فرهنگ و یک تکنولوژی مدیریت، پرورش دهند تا در جایی که می‌خواهند بروند و با دشمنان‌شان بجنگند؛ [این مردم] بروند و کشته شوند. بشر اگر تا حد سجده، تا حد انقطاع و عشق و فداشدن نسبت به امری جلو نرود؛ علت امنیت برای آن دستگاه نمی‌شود. باری که آن‌ها می‌خواستند از مردم بکشند، این مطلب است.

۳/۲. اصل بودن مبارزه عملی انبیاء (ع) در طاعت خدای متعال

مطلب دوم؛ برای اینکه خُلق [درست] شود، آن خرافات و بافته شده‌ها را باید جزء پذیرفته شده‌ها و روابط اجتماعی می‌کردند. این یعنی اینکه شما اگر مدیریت گرانفروشان را که مقابل حضرت شعیب بودند، مدیریت اهل لواط که مقابل حضرت لوط بودند، مدیریت فراعنه که در مقابل موسی - علیه السلام - بودند، [مدیریت] همه‌ی ائمه نار که در مقابل ائمه نور بودند امضاء نکنید؛ [منزوی می‌شوید]. آن را به روابط اجتماعی تبدیل می‌کردند و می‌گفتند هر کس جزء این فرهنگ نباشد، با او معامله نکنید، به او زن ندهید، در قبیله‌تان به او جا ندهید و او را بیرون کنید و یک قدم بالاتر اگر کسی جرأت [مقابله داشت]، می‌گفتند. او را به زندان بیندازید. یعنی اثر بُت‌پرستی و خداپرستی دو تا اخلاق می‌شد که وارد روابط اجتماعی می‌شد و عِلّتِ سلب حیات اجتماعی می‌شد. این گونه نبود که ائمه نار بگویند شما اعتقاد غلط دارید، پس بروید و اعتقاداتان را درست کنید. بلکه می‌گفتند این حرف جرمش این است که به او زن ندهید، این حرف جرمش این است که در این شهر، حیات نداشته باشد و این حرف جرمش این است که در مناصب اجتماعی نیاید.

مطلب این گونه بوده است. انبیاء عظام الهی، مبارزه‌شان که مبارزه‌ی نظری نبوده است، بلکه برخورد به روابط اجتماعی بوده است. برخورد انبیاء به پذیرفته شده‌های اجتماعی بوده است. یعنی کفر و بت‌پرستی و شرک در همه شئون ولایت اجتماعی آن‌ها می‌آمده است. اگر این طور نبود؛ چرا خدای متعال حضرت موسی را می‌فرستد که بگوید: یا فرعون! من می‌خواهم قوم بنی اسرائیل را ببرم. قوم بنی اسرائیل مگر چه مشکلی داشتند؟ قوم بنی اسرائیل مشکل‌شان این بود که به جرم اینکه از سلاله‌ی انبیاء سلف و از قومی بودند که نسلشان به حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌رسید و اعتقاد خداپرستی در آن‌ها بود؛ زن‌هایشان را می‌گرفتند، بچه‌هایشان را می‌کشتند و در استضعاف نگه می‌داشتند. خدای متعال می‌فرماید: شما در بالای عظیمی بودید و ما موسی را فرستادیم که شما را نجات داد. این نجات از روابط اجتماعی است.

۳/۳. مبحثی فلسفی پیرامون تعلق به حول و قوه خدای متعال

این یک بحث فلسفی دارد که جایش اینجا نیست. اگر تعلق به مبدأ ایجاد حول و قوه به جای موجود نامحدود که خداست به موجود محدود بر گردد؛ اضطراب می‌آورد و اضطراب، اخلاق رذیله می‌آورد. اخلاق رذیله، روابط اجتماعی رذیله می‌آورد. اتکال به خدای متعال و اتکال به قدرت نامحدود، احساس آرامش می‌آورد که اخلاق حمیده و اخلاق ایثار را به دنبال می‌آورد. اخلاق ایثار، روابط اجتماعی الهی را می‌آورد و ایجاد تنفس برای احکام الهی می‌کند.

۳/۴. اصل بودن مبارزه عملی انبیاء (ع) با سران و ائمه نار

دعوا که سر اعتقاد نظری نبوده است بلکه دعوا یک جنگ مبارزاتی اجتماعی بوده است به طوری که خدای متعال به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌گوید: تو به تنهایی امام هستی. حضرت ابراهیم (علیه السلام) «امام» بوده است و یک تنه مقابل مظهر قدرت کفر آن روز می‌ایستد، مقابل همه‌ی روابط اجتماعی و همه‌ی ارتکازات آن‌ها می‌ایستد و آن‌ها را می‌شکند. همه‌ی انبیاء الهی همین طور بوده‌اند. اگر دقت کنید این گونه نبوده است که مبارزاتش را با بدنه عمومی مردم شروع کنند و بگویند اعتقادات شما غلط است و بخواهند این‌ها را دانه دانه بیاورند؛ بلکه مستقیم به [سراغ بت‌های زمان می‌رفتند] می‌دانستند که این روابط اجتماعی فاسد، این فرهنگ فاسد و ظلمت‌ها، یک سررشته دارد که سر رشته فرهنگی‌اش بُت‌ها هستند و این را ائمه نار (شیطان‌های

انسانی) به این‌ها القاء کردند برای اینکه از مردم بار بکشند. می‌رفتند و روبروی همان‌ها می‌ایستادند و به قدرت الهی، قدرت آن‌ها را می‌شکستند. وقتی که [قدرت آن‌ها] را می‌شکستند، یک جمعیتی ایمان می‌آوردند و اگر هم [ایمان] نمی‌آوردند: عذاب نازل می‌شد.

۴. معنای بت‌پرستی مدرن در جامعه امروز

این معنی بُت و بُت‌پرستی بود. حالا بیائید و به امروز تطبیقش دهید. هرگاه حيله و فریب شیطانی عوض شود، ما باید کلک بخوریم؟ یعنی اینکه امروز می‌آیند و به شما می‌گویند که شما حیات سیاسی، حیات فرهنگی و حیات اقتصادی [دارید]. حیات اقتصادی، بدست بانک جهانی و سازمان عمران سازمان ملل است، حیات فرهنگی بدست یونسکو و حیات سیاسی بدست شورای امنیت است. پشت این [حرف‌ها] چه چیز خوابیده است؟ پشت مدیریت دموکراسی عالم، منطق حسی که تولید مفهوم می‌کند و برای شما ابزار و تکنولوژی می‌آورد [خوابیده است]. آیا با همه این‌ها می‌گوئید که شما آزاد هستید؟ هر کس، هر نظامی را که در عالم دلش می‌خواهد انتخاب کند؟! حق سرنوشت [توسط] ملت‌ها؟! گوش عالم را کَر می‌کنند از اینکه آزادی دادیم. پس چرا بر علیه جمهوری اسلامی جنگ راه می‌اندازید؟

یک روزی پدران ما حکومت‌هایی را قبول کرده بودند، (صحبت امام در بهشت زهرا سال ۵۷) اما امروز مردم ما بالغ شده‌اند و حکومت دیگری را می‌خواهند، اگر می‌گوئید: آزادی، خوب این مردم انقلاب کرده‌اند و یک حکومتی بر پا کرده‌اند و حکومت آخوندی می‌خواهند، ولو اینکه حکومت صنف می‌خواهند. شما تا این حد هم نمی‌پذیرید. این همه تقلا کردن برای چیست؟ برای اینکه مردم دنیا را به سجده بر راه و رسم زندگی که در رنسانس بوجود آمده است واداشته‌اند و غیر از آن جرم است و محکوم به زندان و تنبیه است. سجده‌ی بر تکنولوژی [جریان یافته است]. کسی نمی‌گوید که از تکنولوژی استفاده نشود، ولی سجده بر تکنولوژی باطل است، سجده بر دلار باطل است، سجده بر سازمان ملل باطل است، سجده بر شورای امنیت باطل است. کسی که نمی‌گوید عالم نظم نداشته باشد، کسی نمی‌گوید ۲۰۰ کشور - اگر توانستند - حول یک محور رفتارشان هماهنگ نشود. اصلاً ما داعیه‌ای حکومت جهانی داریم، ولی مبدأ حول و قوه چیست؟ امروز آمریکا نمی‌گوید هر کسی که قرآن خواند را بسوزانید، یعنی آن چیزهایی را که آن روز [زمان پیامبر خدا] می‌گفتند، نمی‌گویند.

ولی امروز بُت‌ها چیست؟ امام می‌فرمایند: بت پرستی مدرن. بُت پرستی مدرن چیست؟ یعنی در بخش سیاسی که خدمتتان گفتیم، می‌گویند بدون اینکه اتحادیه اروپا امضاء کند، هیچ کشوری به رسمیت شناخته نمی‌شود، ناظر می‌فرستند، ما باید کنترل بکنیم. شما چه کسی هستید که [می‌خواهید] کنترل کنید؟ وارد دانشگاه که می‌شویم. می‌گوید: اگر چیزی به محاسبه‌ی حسی نرسد، علمی نیست!!؟ انکار وحی می‌کنند. حرف خدای متعال علمی نیست؟ ای بیچاره‌ها! قال الصادق (ع)، قال الباقر (ع) علمی نیست؟ علمی که تا روز قیامت همه‌ی شئون عالم را دیده و این حکم را برای بشر فرستاده است؛ علمی نیست؟ همه‌ی شک و ظن و وهم شما که دائم در حال تلون است؛ آن علم است؟! به چه دلیل کلمات وحی، قدرت تنفس در دانشگاه نداشته باشند؟ چون حسی نیست و قدرت تبدیل به کم آن را ندارید؟ بحول الله و قوته بدست آورده‌ایم، [اما شما] اصلش را منکر می‌شوید. آزادی از ارزش‌ها در تولید مفهوم و متافیزیک و انکار وحی (مطرح است).

ای کاش فقط انکار وحی بود، بعد آن طرف می‌گویند سجده کنید بر این چیزی که ما بوجود آورده‌ایم و اگر سجده نکنید، به شما مدرک نمی‌دهیم. اگر در آن خطی که ما تولید نیاز می‌کنیم - چون سرنخ تحقیقات تولید نیاز در دست ماست - و در آن چهارچوبی که ما تقاضا می‌کنیم، فکر نکنید، شما را خط می‌زنیم.

امروز تحقیقات [بصورت] سازمانی تولید می‌شود و مثل دوره‌ی زکریای رازی نیست که تجارب مفرده [باشد]. یک کسی یک گوشه نشسته است و یک چیزی بدست آورده و به دست بقیه افتاده است و حالا یک ایده‌ای برای دیگران شد، این گونه که نیست.

۵. ظرفیت‌های فرهنگ مذهب در جامعه امروز

اسلام سجده بر غیر خدا را نمی‌پذیرد، نه سجده بر علوم، نه سجده‌ی بر نهادهای حقوق بشری و نه سجده بر تکنولوژی را. تکنولوژی را به کار می‌گیریم، از تلویزیون استفاده می‌کنیم، از تلفن استفاده می‌کنیم اما نه به نرخ انکار خدا. در علم هم همین طور است. از تجارب بشر استفاده می‌کنیم ولی نه به نرخ انکار خدا. در روابط بین المللی ارتباط برقرار می‌کنیم ولی نه به نرخ انکار خدا. اعتقاد خدا به عنوان مبدأ جریان حول و قوه، اصلی‌ترین امری است که حضرت امام به آن اتکال کرد و یک نظامی را به پا کرد که مبدأ حول و قوه و انگیزه در جهان اسلام شد. هیچ چیز نباید با این امر مزاحمت کند. چرا؟ چون ایجاد تنفس برای اخلاق الهی، روابط اجتماعی اسلام و تمدن حق‌ی الهی خواهد کرد و ما زیر بار هیچ گونه استکبار و هیچ دستگاه استکباری نخواهیم رفت. حالا در یک برهه‌هایی دچار اضطراب و بحران شویم و موقتاً چیزی و قطعنامه‌ای را امضاء کنیم، این نشان دهنده فقر و فتور یا مرحله‌ی گذر و بلوغ نظام الهی ماست.

اسلام، قدرت تولید معادلات اسلامی، تعاریف اسلامی، ایجاد جامعه‌شناسی جدید، ایجاد مدیریت و اقتصاد جدید، برنامه‌ریزی اجتماعی و تولید تکنولوژی و بالا بردن توازن ارزش خودش را دارد بشرطها و شروطها: فرهنگ دانشگاه را خوب بشناسد، فرهنگ موجود و سابق حوزه‌اش را خوب بشناسد و برای آن‌ها جایگاه محوری قائل نشود. فرهنگی را که باید ولایت اجتماعی را لجستیک کند؛ بوجود بیاورد و عقلانیت خودش را در استضائه به کلمات وحی اصلاح کند و مقیاس استضائه از درب خانه‌ی اهل بیت عصمت و طهارت عوض شود و در عین حال مقیاس آن حکومتی باشد. این شرط و شروط آن است. بنابراین، ما همیشه درگیر نظام کفر هستیم و نظام کفر مرتباً رنگ شرک و کفر را عوض می‌کند که مؤمنین دچار فریب و فتنه شوند. پرچم‌داران توحید آمده‌اند تا در هر زمان و مکان، خدایپرستی را به وظایفی که باید انجام دهند - و آن آشکار کردن فریب و حیل‌های شیطان برای مردم است - [جریان دهند]. آن چیزی که امروز واقع می‌شود، یک امر بسیار بسیار عظیمی است که اگر فهمش پیدا شود، ارتقاء ظرفیت شیعه در استضائه به کلمات وحی بالا می‌رود و این مقدمه ظهور است، این که می‌گویند زندگی قبل از ظهور مثل گرفتن آتش در کف دست است [به معنی] گذر از امتحانات سخت برای ولایت جهانی و خدمت‌گذاری به حضرت ولی عصر (عج) است که این مسئله‌ی بعدی ماست.

بنابراین آن چیزی که ما روبرویش هستیم، ده یا صد بُت نیست. هیچ شأنی از زندگی ما نیست که کفر در آن شأن استاندارد را معرفی نکرده باشد و آن استاندارد را با هنر فیلم‌سازی‌اش برای مردم به نحوه سجده تلقین نکند. هم عمرشان را باید بگذارند و هم هزینه‌اش را باید پردازند و هم اینکه تمایلات‌شان را یعنی اخلاقشان را عوض کنند.

والسلام علیکم ورحمةٗ... و برکاته